اطلاعات
یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۴۰۳ ۹ ذی الحجه ۱۴۴۵
۱۶ ژوئن ۲۰۲۴ سال نودوهشتم * شماره ۲۸۶۹۳
ettelaatonline ettelaat.com

اسرار معنوی عید قربان

عید قربان از بزرگ‌ترین اعیاد اسلامی است. در روز دهم ماه ذیحجه، حاجیان پس از انجام بخشهای مهمی از اعمال حج، یعنی طواف و نماز و سعی صفا و مروه و آنگاه حضور در صحرای عرفات، به سرزمین منا می روند و به نماد شیطان بزرگ سنگ می زنند و آنگاه قربانی می کنند و دو روز دیگر در آن سرزمین می مانند و هر روز بر نمادهای سه گانهٔ شیطان سنگ می اندازند و سپس به مکه برمی گردند و سایر اعمال را انجام می دهند. پشت ظاهر این اعمال، اسراری معنوی نهفته است که در این نوشتار برخی از آنها بیان می شود

آیت الله العظمی جوادی آملی
حکیم و مفسر

مقاله
دینی

حج‌گزاران پس از رَمی جمرهٔ عقبه و پیش از حلق یا تقصیر، باید در سرزمین «مِنا» قربانی کنند. این سنت موجب تقرب مخصوصی است که در عبادات دیگر کمتر یافت می شود. توضیح اینکه، نَحر یا ذبحی که در جاهلیت بود، از پلیدی شرک مبرّا نبود، بلکه همچون لبیک و نماز مشرکان، آمیخته با شرک بود؛ چنان که نمازشان در کنار کعبه جز سوت کشیدن و کف زدن نبود.[1] همچنین شیوه آنان پس از نحر یا ذبح، آن بود که کعبه را به خون قربانی می آلودند و قسمتی از گوشت را بر خانه کعبه می آویختند تا خداوند آن را قبول کند![2]

اما اسلام حرمت خاصی برای قربانی قرار داد که روا شمردن آن صحیح نیست؛ زیرا خداوند فرمود: «**لا تُحلّوا شعائر الله و لا الشّهر الحرام و لا الهَدی و لا القَلائد**»[حرمت شعائر خدا و ماه حرام، و قربانی بی نشان، و قربانی های گردنبنددار، و راهیان بیت الحرام را نگه دارید. مائده، ۲]. سپس خداوند در طردآن سنت زشت جاهلی و برای بیان تقربی که حاصل قربانی است، و چه بسا به همین جهت به «قربانی» نامور شده، می فرماید: «**لن ینال الله لحومها و لا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم**»[هرگز گوشت و خون آنها به خدا نخواهد رسید، ولی تقوای شماست که به او می رسد. حج، ۳۷]؛ زیرا این آیه کعبه را از سنن جاهلی مزبور پیراسته می دارد و از طرفی در دفع این پندار که «چون خداوند از جهانیان بی نیاز است، پس نحر و ذبح بر حج‌گزار واجب نیست»، این نکته را اظهار می دارد که اصل قربانی لازم است اگرچه خداوند از آن بی نیاز است و آنچه از این قربانی به خدا می رسد، گوشت یا خون نیست، بلکه روح کردار و جان عمل که همان تقواست، به حضرتش می رسد.

نیل حج‌گزار متقی به خدا

آنچه درباره ذیل آیه شریفهٔ «**ولکن یناله التّقوی منکم**» باید مورد توجه قرار گیرد، این است که بین این سخن که: این عملِ صالح را خداوند می پذیرد، و بین این کلام که: سخن پاک به سوی او بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد: «**الیه یَصعَدُ الکلم الطیّب والعمل الصالح یَرفعه**»[فاطر، ۱۰]، و بین این بیان که: تقوای شما به خداوند می رسد: «یناله التقوی منکم» تفاوت بسیار است و این تعبیرها یکسان و معادل با هم نیست؛ زیرا واژه «قبول» معنایی می دهد و «صعودِ» به سوی خداوند معنایی برتر از آن دارد. واژه «نیل» نیز دارای معنای دیگری است که هیچ یک از آن دو تعبیر با آن برابر و معادل نیست.

فرق بسیاری است میان «صعود به سوی خداوند» با «نیل به او»؛ زیرا دومی تصریح دارد به اینکه هیچ حجابی میان این «تقوای نائل» و خداوند نیست، برخلاف اولی؛ زیرا «صعود الی الله» به این امر صراحت ندارد، هر چند که آن را نفی نیز نمی کند. دلیلی هم نیست که ما «نیل» را بر «صعود» حمل کنیم، آن هم پس از آنکه دریافتیم هیچ برهان عقلی و نقلی برای این معنا وجود ندارد.

مؤیّد حمل «نیل» بر مفهومی عالی و عاری از نیل مادی که خدا از آن منزه است، احادیثی است که دلالت می کند خداوند بدون ستر مستوری، استتار جسته و بدون حجاب محجوبی، احتجاب گزیده و میان او و خلقش، حجابی جز خلقش نیست؛[3] یعنی مخلوق تا زمانی که متوجه به خویش است، حجاب است و از پروردگار خویش محجوب؛ بنابراین حجاب در اینجا، نفس محجوب است نه حائل میان او و موجودی که محجوبِ از اوست، چنان که ربط اشراقی و فقر وجودی، همان عین مرتبط فقیر است، نه شئ سومی که واصل بین او و مربوطٌ الیه باشد.

بنابراین وجود امکانی خود بذاته حجاب است و محجوب، و چنانچه او به ذات خویش التفات نکند و خویشتن را نبیند و به بقای مخصوص خویش محبت نداشته باشد، بلکه به آفریدگار خود نزدیک شود و از مَرکب خودبینی فرود آید و جز مولای خویش را نبیند و جز به خدا محبت نورزد، حجاب از میان برمی خیزد و حساب از بین می رود و نور آسمان ها و زمین، یعنی خداوند جلوه گر می شود و ستارگان درخشان بی نور می شود و قمرهای تابان محو می گردد و در اینجاست که این تقوای اخص به خدا می رسد، نه تقوای خاص تا چه رسد به تقوای عام.

از آنجا که «تقوا» صفت خاصی است که منعوتْ بآن اتحاد پیدا می کند، زیرا نفس مجرد با این گونه ملکات فائقه متحد شده، تبدیل به همان ملکات می شود، پس هیچ فرق وجودی میان تقوا و نفس متقی متحد با تقوا نیست؛ بنابراین اگر تقوا به غایت و اوج کمال خود برسد و به خدای متعال به معنای ممکن و معقول آن برسد، نفسِ مجردِ متقی نیز به آن غایت خواهد رسید و به معنای معقول آن به خدا می رسد. ممکن نیست تقوا به خدا برسد، اما متقی به او نرسد؛ زیرا تقوا حقیقتی وجودی و خارجی است که متحد با نفس کامله است و هیچ گونه جدایی و انفکاک میان آنها نیست. پس حج‌گزاری که قربانی اش خالص برای خداست و از آن جز خدا را نمی خواهد، همان گونه که تقوایش به خدا می رسد، خودش نیز به خدا می رسد؛ زیرا تقوای او بیرون از وجود خود او نیست. شاید به خاطر همین تقوای ارزشمند موعود در نحر باشد که روز نحر را «**حج اکبر**» خوانده اند[4] و به همین جهت امام صادق(ع) فرمود: قربانی را رو به قبله قربان کن و بگو: «**وجّهتُ وجهی للذی فَطَر السموات و الأرض حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین** [از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. انعام، ۷۹]. **إنّ صلاتی و نُسُکی و مَحیای و مَماتی لله رب العالمین لا شریکَ له و بذلک أُمرتُ و أنا من المسلمین** [در حقیقت نماز و سایر عبادات من و زندگی و مرگم برای خداست، پروردگار جهانیان که شریکی ندارد و بر این دستور یافته ام، و من نخستین مسلمانم. انعام، ۱۶۲ـ۱۶۳]. **اللهم منک ولک. بسم الله و بالله والله أکبر. اللهم تقبّل منّی**».[5]

نحر با این تقوا که در آن جز خداوند دیده نمی شود، شایسته است که به خداوند نایل شود و متقی، که نماز و عبادت و زندگی و مرگ و خلاصه همه امورش برای پروردگار جهانیان است و فقط خدا را در قربانی در نظر دارد، نیز سزاوارتر است که به خدا برسد. این همان هدف والایی است که حج با آداب و سنن متعالی خود، نمایشگر آن است.

تفاوت مراتب مؤمنان

باید توجه داشت که این گونه ملکات، اموری ذهنی یا صفاتی عرَضی نیست. شاهد مطلب اینکه خداوند درباره برخی مؤمنان فرمود: آنان خود، درجات هستند: «**هُم درجات**»[آل عمران، ۱۶۳] و این سخن دقیق تر از این فرموده اوست که: «**لهم درجات**»[برای آنان نزد پروردگارشان درجات خواهد بود. انفال، ۴]؛ زیرا جمله نخست درباره اوحدی از پرهیزگاران است و بیان دوم درباره متوسطان آنها.

شاهد دیگر اینکه فرمود: انسان مقرّب، ذاتش رَوْح و نفسش رَیْحان و دلش جنت نعیم است: «**فأمّا إن کانَ من المقرّبین. فروحٌ و ریحانٌ وجنت نعیم**»[اگر از مقربان باشد، آسایش و راحت و بهشت پرنعمت خواهد بود. واقعه، ۸۸ـ۸۹] و این سخن لطیف تر از این آیه است که: «**جناتُ تجری من تحتها الأنهار**»[ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر درختانش جویها روان است. بقره، ۲۵]؛ زیرا سخن نخست درباره اوحدی از مخلَصان و دومی از آنِ متوسطان مخلِصان است.

مطلب مزبور در آیات دیگری مشهود است همچون: «**فَادْخُلی فی عبادی. وادْخلی جنتی**»[در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو. فجر، ۲۹ـ۳۰] و «**اُدخلوها بسلامٍ امنین**»[با سلامت و ایمنی در آنجا داخل شوید. حجر، ۴۶]. آیه نخست لطیف تر از دومی است، همان گونه که در این آیات چنین است: «**والله خیرٌ و أبقی**»[خدا بهتر و پایدارتر است. طه، ۷۳] و «**ما عند الله خیرٌ و أبقی**»[آنچه پیش خداست، بهتر و پایدارتر است. قصص، ۶۰].[6]

البته این ارتقا به معنای تنزه محض، به گونهٔ فرشتگان مقرب نیست؛ زیرا انسان واجد وجودی جامع بوده، تنزه و تشبّه را با هم داراست و جامع این آیات است: «**إنّ المتقین فی جناتٍ و نَهَرٍ. فی مَقعدِ صدقٍ عند مَلیکٍ مقتدر**»[پرهیزگاران در میان باغها و نهرها، در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانایند. قمر، ۵۵ـ۵۴]. بنابراین اوحدی از انسان ها دو بهشت دارند: یکی بهشت دیدار که در آیه «وادخلی جنتی» به آن اشارت رفته است و دیگری بهشتی است که در بسیاری از آیات قرآن بدان تصریح شده است؛ مانند «تجری من تحتها الأنهار». بهشت منحصر در «عند ملیکٍ مقتدر» نیست؛ زیرا خداوند تصریح کرده است که: «إنّ المتقین فی جناتٍ و نهر». آری، برای مؤمنان متوسط، تنها بهشتی است که از زیرش جویبارها روان است؛ اما بهشت لقاء برای آنان نیست.

از آنجا که درجات بهشت به شمار آیات قرآنی است[7] و میان هر درجه با درجه دیگر، فاصله بسیار است،[8] بر متخلق به «خُلُق عظیم» است که به کسی که خود عظیم است، یعنی رسول اکرم(ص)، تأسی و اقتدا کند و چون آن حضرت فرمود: «**رب زدنی علما**»[پروردگارا، بر دانشم بیفزای! طه، ۱۱۴]، پیروراستین او نیز می گوید: «رب زدنی علما» و در حدی متوقف نمی شود و بدان بسنده نمی کند، بلکه بر اوست که بخواند و بالا رود[9] و گردنه را درنوردد و تنها بر پیمودن راه هموار اکتفا نکند.

پس چون فرا روی او کریمهٔ «**فَاذکرونی أذکُرکُم**»[یادم کنید، تا یادتان کنم. بقره، ۱۵۲] قرار دارد، نباید بدین سخن خداوند بسنده کند که: «**أذکروا نعمتی التی أنعمتُ علیکم**»[نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم، به یاد بیاورید. بقره، ۴۰]؛ زیرا میان ذکر خدا و ذکر نعمت خدا فرق بسیاری است. و چون پیش روی وی این سخن خداست که: «**عیناً یشربُ بها عباد الله یُفَجّرونها تفجیرا**»[چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و جاری اش می کنند. انسان، ۶]، تنها به این فرموده خدا چشم ندوزد که: «**إنّ الأبرار یَشربون مِن کأسٍ کان مزاجُها کافوراً**»[به یقین نیکان از جامی می نوشند که طبعش کافوری است. انسان، ۵]؛ زیرا چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند، خالص و ناب است؛ اما آن که «ابرار» از آن می نوشند، ممزوج به مقداری از این چشمه خالص است، نه خود همان چشمه! پس برای ابرار، شراب ممزوج و برای «مقربان» شراب خالص است؛ چنان که این نکته از آیات دیگری نیز استفاده می شود؛ مانند: «**و یُسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً. عیناً فیها تُسمّی سلسبیلاً**»[در آنجا از جامی که آمیزهٔ زنجبیل دارد، به آنان می نوشانند. از چشمه‌ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده می شود. انسان، ۱۷ـ۱۸] و «**یُسقون من رحیقٍ مختوم. ختامهُ مسکٌ و فی ذلکَ فلیتنافس المُتنافسون. ومزاجه من تسنیم. عیناً یشرب بها المقربون**»[از باده‌ای مُهرشده نوشانیده می شوند. مُهرش مُشک است، و در اینها مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند. و ترکیبش از تسنیم است: چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند. مطففین، ۲۵ـ۲۸]. این آیه دلالت دارد که ابرار از شرابی آمیخته از تسنیم (نه از تسنیم خالص) می نوشند؛ زیرا شراب خالص تسنیم از آنِ مقربانی است که از ابرار برترند و شاهد کتاب های ابرار و نامه های اعمال آنها هستند.

همچنین اقتداکننده به رسول اکرم(ص) چون فراروی خویش کریمهٔ «**و سَقهم ربهم شراباً طهوراً**»[پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می نوشاند. انسان، ۲۱] را دید، نباید بدانچه مقربان اکتفا کرده‌اند، بسنده کند تا چه رسد به ابرار. در این آیه که بیانی از لطف خدا به بندگان مخلصش بوده و جز در یک جا در قرآن کریم نیامده و نظیر ندارد، نکاتی است که در اینجا به آنها اشاره می شود:

۱ـ ساقی تنها در این مورد (و نه در دیگر موارد) خداست: «سَقهم ربهم». اما در آیه دیگر فرمود: «یُسْقون».

۲ـ برای شراب مزبور، جام و پیاله تعیین نکرده است؛ زیرا هیچ ظرفی گنجایش آن را ندارد، چون برای شرابی که ساقی اش خداست، هیچ قدر و حد و نصاب و منتهایی نیست، برخلاف سایر شراب هایی که برای آنها ظرف و جام معین شده است.

۳ـ برای این شراب، چشمه و سرچشمه و منبع ذکر نشده، برخلاف شرابی که از آنِ ابرار و مقربان است که برای آنها چشمه ها و مخازن ویژه‌ای است که از آنجا سرچشمه گرفته، جاری می شود.

۴ـ این شراب به صفتی وصف شده که غیر آن بدان وصف نشده است و آن صفتِ «طهوراً» است. امام صادق(ع) در تفسیر آن فرمود: یعنی آنان را از هر چیزی جز خدا پاک می کند: «**یَطهرهم عن کل شئ سوی الله**».[10]

نکاتی درباره قربانی و اسرار آن

خلاصه مطالب مشروح فوق اینکه:

۱ـ حکمت انجام قربانی، تقرب و تعالی قربانی کننده و تقوای او به سوی خداست: «**لن ینال الله لحومُها و لا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم**»؛ بنابراین قربانی آنگاه مقبول است که با تقوا انجام گیرد و روح این عملْ تقوا باشد؛ زیرا بر اساس آیه شریفهٔ «**إنّما یتقبل الله من المتقین**»[خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد. مائده، ۲۷] همان طور که هیچ عملی بدون تقوا پذیرفته نیست، عملی نیز که همراه تقوا بوده، لیکن عامل آن در غیر این عمل، تقوای الهی را رعایت نمی کند، اگرچه از وی پذیرفته است، لیکن آن گونه که شایسته است، بالا نمی رود؛ زیرا خداوند عملی را می پذیرد که همه شئون عامل آن ـ خواه در این عمل، خواه در اَعمال دیگر ـ بر پایه تقوا تنظیم شده باشد: «**أفمن أسّس بُنیانه عَلی تقوی من الله و رضوانٍ خیرٌ أم من أسس بُنیانه عَلی شفا جُرُفٍ هارٍ فَانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین**»[آیا کسی که بنیاد کارش را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مُشرف به سقوط پی ریزی کرده و بآن در آتش دوزخ فرو می افتد؟ خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند. توبه، ۱۰۹].

بنابراین آنچه به خدا می رسد، باطن و روح عمل است. قربانی نیز حقیقتی دارد به نام تقوا، و قداست و تعالی قربانی از آنِ تقواست نه از آنِ گوشت و خون: «یناله التقوی منکم»؛ چنان که هیچ یک از مناسک دیگر حج نیز به خدا نمی رسند، مگر روح آنها که همان سر حج است.

۲ـ هر عملی که به قصد قربت انجام گیرد، قربانی است؛ چنان که در حدیث است که زکات و نماز قربانی مسلمانان است: «**إنّ الزکاة جعلت مع الصلاة قرباناً لأهل الإسلام**»؛[11] بنابراین هر عملی که در آن تقرب به خدا باشد، قربانی است؛ زیرا اولاً خداوند عمل باتقوا را قبول می کند: «**إنّما یتقبل الله من المتقین**». ثانیاً تقوای عمل نه تنها به طرف خدا صاعد می شود، بلکه به خدا می رسد؛ چنان که درباره قربانی فرمود: «یناله التقوی منکم». ثالثاً چون تقواجدای از جان انسان باتقوا نبوده، وصف نفسانی روح اوست، اگر تقوا به خدا رسید، انسان سالک نیز پیش از مرگ به لقاء الله نایل می شود.

۳ـ سرّ قربانی، طبق بیان امام سجاد(ع) این است که حج‌گزار و قربانی کننده با تمسک به حقیقت ورع، گلوی دیو طمع را بریده، او را بکُشد؛ بنابراین صرف ذبح گاو و گوسفند و یا نحر شتر و رها کردن آنها بدون توجه به سرّ قربانی، مایه تعالی حج‌گزار نخواهد بود؛ از این رو از باب تشبیه معقول به محسوس، شایسته است قصد او از این عمل، کشتن دیو درونیِ آز و طمع باشد.

۴ـ قربانی جایگاهی ویژه در روایات دارد. نمونه اینکه امام باقر(ع) فرمود: خداوند قربانی کردن را دوست دارد: «**إنّ الله عزوجل یحب إطعام الطعام و إراقة الدّماء**».[12] ممکن است یکی از دلایل آن، بهره مندی گرسنگان و محرومان از گوشت قربانی باشد. گرچه در این زمان آنان که آیات الهی را به اسارت گرفته اند، نه خود استفاده مطلوب از این سنت الهی می کنند و نه به دیگران اجازه اداره و بهره برداری صحیح از این برنامه جامع و سودمند را می دهند.

در حدیث دیگری که اهتمام به قربانی در آن مشهود است، امام صادق(ع) فرمود: رسول اکرم(ص) در حجة الوداع، صد شتر با خود برده بودند. بیش از سی شتر را به امیرالمؤمنین(ع) بخشیدند که آن حضرت همه را نحر کردند و رسول اکرم(ص) نیز بقیه شتران را قربانی کردند.[13] البته این حدیث به گونه ای دیگر نیز نقل شده است و آن اینکه رسول اکرم(ص) ۶۶ شتر برای قربانی از مدینه با خود آوردند و امیرالمؤمنین(ع) نیز که در آن سال از سوی رسول اکرم(ص) به یمن اِعزام شده بودند، ۳۴ شتر برای قربانی از یمن به همراه آوردند.[14]

۵ـ آیه شریفهٔ «**لیَشهدوا منافع لهم ویَذکروا اسم الله فی أیام معلومات عَلی ما رَزَقهم من بهیمة الأنعام**»[تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته‌ای که روزیِ آنان کرده است، ببرند. حج، ۲۸]. گذشته از شمول سود صوری و منفعت معنوی امت اسلامی، یاد حق را هدف دانسته و مهمتر آنکه به جای نام قربانی، یاد خدا را ذکر فرمود تا روشن شود که هدف از «تضحیه»، همانا «تسمیهٔ خداست» نه صرف نحر و ذبح؛ یعنی به جای اینکه بفرماید: «قربانی کنند»، فرمود: «خدا را به یاد آورند که آنها را از دامهای حلال، روزی داد»، به طوری که هم اصل قربانی به نام حق آغاز گردد و هم همه نعمت های دامی در طول مدت زندگی برای همه انسان ها به عنوان یاد خدا مطرح شود. مراد از «**أیام معلومات**» در آیه مذکور، همان زمان حج، به ویژه دهه نخست ذیحجه است که جزء ماههای حرام به شمار می آید. ماههای حرام چهار است که سه ماه آن (ذیقعده، ذیحجه و محرم)، متصل و یک ماه آن (رجب) فرد و منفصل است.

۶ـ امام حسین(ع) از همان آغاز حرکت خود از مدینه به مکه در سال ۶۰ هجری، قصد عمره مفرده داشت و اصلاً قصد حج تمتع نکرد. به هر تقدیر آن حضرت اگرچه به منا نرفت، لیکن قربانی های گرانقدری داد و نیز وجود مبارک خویش را فدا کرد تا مکه و منا بماند. از این رو امام سجاد(ع) در شام خود را فرزند مکه و منا معرفی فرمود: «**أنا ابن مکة و منی، أنا ابن المروة والصفا**».[15] بنابراین کسی که جانش را فدای دوست، یعنی خدا کرد، او از منا و عرفات و... ارث می برد؛ زیرا هم زمین مال خداست و آن را به هر کس صلاح باشد، ارث می دهد: «**إن الأرضَ لله یورثها مَن یشاء**»[زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می دهد. اعراف، ۱۲۸] و هم زمینه کمال متعلق به اوست و به هر کس بخواهد، ارث می دهد. از این رو همه شهدا و راهیان راه امام، وارثان عرفات و مشعر و منایند؛ زیرا اهدای جان و فدا کردن فرزند، انسان را وارث اسرار منا می کند، نه صرف حضور جسمانی در منا و قربانی کردن گوسفند و مانند آن.

پی نوشت ها:

۱ـ انفال، ۲/۳۵ـ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳/۲۷۵ـ بحار، ج ۳، ص ۴/۳۲۷ـ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۸۸ـ ۵/۸۶ـ همان، ص ۱۳۸ـ ۱۳۷/۶ـ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۶۸۶/ ۷ـ کافی، ج ۲، ص ۸/۶۰۶ـ بحار، ج ۸، ص ۸۹ و ۱۷۹ـ ۱۷۰//۹ـ کافی، ج ۲، ص ۱۰/۶۰۶ـ مجمع البیان، ج ۱۰ـ ۹، ص ۶۲۳/۱۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹/ ۱۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۴/ ۱۳ـ همان، ج ۸، ص ۱۶۸/ ۱۴ـ همان/ ۱۵ـ بحار، ج ۴۵، ص ۱۶۱.

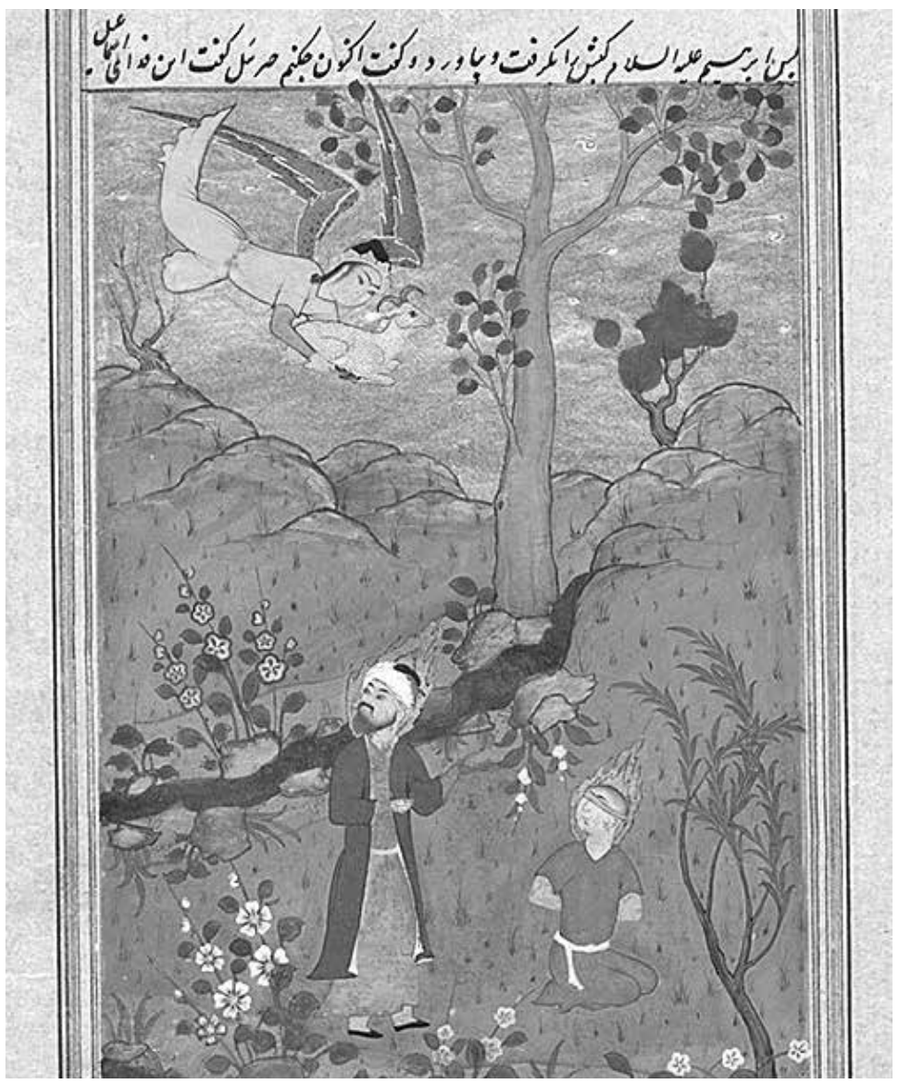

قربان کردن اسماعیل
برگرفته از کتاب قصص الانبیای اسحاق شیرازی، ۹۸۴ ق، کتابخانه ملی برلین

عکس: اینترنت

سرّ قربانی، این است که حج‌گزار و قربانی کننده با تمسک به حقیقت ورَع، گلوی دیو طمع را بریده، او را بکُشد؛ بنابراین صرف ذبح و رها کردن آنها بدون توجه به سرّ قربانی، مایهٔ تعالی حج‌گزار نخواهد بود. شایسته است قصد او از این عمل، کشتن دیو درونی آز و طمع باشد

*حکمت انجام قربانی، تقرب و تعالی قربانی کننده و تقوای او به سوی خداست؛ بنابراین قربانی آنگاه مقبول است که با تقوا انجام گیرد و روح این عملْ تقوا باشد

ویژگی‌های علمی و اخلاقی استاد مهدوی دامغانی

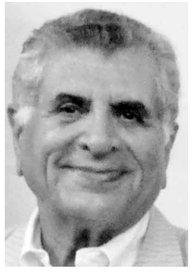

دکتر منصور رستگار فسائی
استاد بازنشسته دانشگاه شیراز

مرحوم استاد احمد مهدوی دامغانی (۱۳ شهریور ۱۳۰۵ـ ۲۷ خرداد ۱۴۰۱) در مشهد در خانواده‌ای اهل علم دیده به جهان گشود. دوره سطح حوزوی را به کمال در همان شهر به پایان رساند، سپس در سال ۱۳۲۷ از دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران و در سال ۱۳۳۳ در رشتهٔ ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران با کسب رتبه اول، کارشناسی گرفت. در سال ۱۳۴۲ از دانشگاه تهران درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت.

مهدوی دامغانی در تهران در دروس خارج کسانی چون محمدتقی آملی، محمدعلی مدرس خیابانی، میرزامهدی آشتیانی شرکت جست و موفق شد اجازاتی که تصدیق علمیت او را می کرد، دریافت کند. وی سالها به عنوان استاد دانشگاه تهران به تدریس در دانشکده های ادبیات و الهیات دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس پرداخت. از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ در دانشگاه مادرید به تدریس ادبیات عرب و فارسی و فقه اسلامی اشتغال داشت و بیش از سه دهه نیز در دانشگاه های معتبر امریکا به درس علوم دینی و ادبی مشغول بود. وی جمعه ۲۷ خرداد ۱۴۰۱ در آمریکا درگذشت و پس از چند روز، پیکرش به ایران وارد و در حرم رضوی تشییع و در دارالحجة به خاک سپرده شد. نوشته زیر گزیده‌ای از نوشتار درازدامن استاد رستگار است.

یاد یار

سالها نام دکتر احمد دامغانی را در کتاب ها و مجلات ادبی و تحقیقی خوانده بودم و بر مراتب فضل و کمال استاد در ادب فارسی و عرب و معارف اسلامی وقوف داشتم و بارها دوست دانشمندم دکتر محمدیوسف نیری برایم از کلاس های پربار درس استاد و خلوص دینی وتقوایی، حافظه استثنایی و سرعت انتقال ایشان در تحلیل ادبی و شناخت عمیق و دقیقی که از ادب فارسی و عرب و فرهنگ اسلامی دارند، تعریف کرده بودند؛ اما هنوز فرصتی پیش نیامده بود تا از نزدیک استاد را ملاقات کنم تا آنکه در سال ۱۹۹۱م (۱۳۶۸ش) قرعه قسمت چنین افتاد که دومین فرصت مطالعاتی خود را در بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد بگذرانم. در همان هفته اول ورود، استاد که شنیده بودند من به هاروارد آمده ام، از سر لطف و غریب نوازی، سری به اتاقم زدند و خیرمقدم گفتند. دیدار ایشان، مرا چنان مجذوب انسانیت و کمال و ادب و فرهنگ خود ساخت که دیگر دست از دامنشان برنداشتم و تا در آنجا بودم در هر فرصتی به کسب فیض از محضر مبارکشان می پرداختم و ایشان را در اتاق کارشان زیارت می کردم: اتاقی بزرگ و انباشته از کتاب که استاد از آن برای تدریس نیز استفاده می کردند و با مهمان نوازی های خاص خود از همه پذیرایی می کردند. چهار سال بعد که سومین دوره فرصت مطالعاتی خود را در دانشگاه پنسیلوانیا می گذرانیدم، چند روزی با همسرم در دولت سرای ایشان به سر بردم و مهمان نوازی های استاد و همسر ارجمندشان را از نزدیک دیدم و به این نکته پی بردم که استاد به قول فردوسی به دیدن، بسیار بهتر از شنیدن است.

اخلاقیات

مهدوی مردی است که با مهر انسان ها زندگی می کند و درد مردم، درد اوست، آداب دان است و در برخورد با هر کسی، پدری مهربان و معلمی بزرگوار جلوه می کند؛ مهمان نواز و باکرامت و مواظب حال و احوال دوستان و آشنایان و بزرگان دور و نزدیک است، غم دیگران می خورد و وسیله خیر برای اصلاح فیمابین آشنایان و دوستان می شود، از نفع خود برای رساندن خیر به دیگران می گذرد.

یک سخن ناسنجیده ناخراش بر زبانش جاری نمی شود، با همگان گویی دوست دیرین چندین ساله است. خانه اش منزلگاه بزرگان دور و نزدیک و شاگردان و ارادتمندان اوست و پذیرایی های گرمش مثال زدنی است. هدیه دادن و ارسال کتاب و نشریات برای دوستانش به مناسبت های مختلف، کار همیشگی و تعطیل ناشدنی اوست و من بارها دیده‌ام که برای احوالپرسی از دوستان و آشنایان و بزرگان، ساعت ها می کوشید تا به ایران تلفن کند و بارها شاهد تهیه و ارسال داروهای گرانبها برای بیمارانی بوده‌ام که در آنجا دسترس به چنان داروهایی نداشتند.

دکتر شفیعی کدکنی در شعری که برای دکتر مهدوی سروده است، از او با چنین اوصافی یاد می کند: مهربان و راد و فرشته خو، یک پاره از بهشت که افتاده بر زمین، دوست مهربان بسیاردان، گنجور ره شناس و پاسبان گنج باستانی زبان پارسی که در کار دین سخت و در اخلاق، مردمی است... و به راستی آنان که او را دیده‌اند و شناخته‌اند، هنوز بیش از اینش می دانند و به همین جهت در اینجا به برخی از خلقیات وی، اجمالاً اشاره می کنیم:

امیدواری: مهدوی در همه نوشته هایش دارای روحیه‌ای مثبت و سازنده و امیدوار و متوکل به الطاف الهی است.

پرهیز از عیبجویی: از عیبجویی می پرهیزد و در ذکر محاسن اشخاص کوتاهی نمی کند. عصاره اخلاق و رفتار مسلمانی را در حرف و عمل خویش به تماشا می گذارد و هرگز در رعایت اصول اخلاقی و انسانی کوتاه نمی آید.

حق شناسی و حق گزاری: «این بنده را با سه نفر از اساتید نازنین بزرگوارم پیوندی ناگسستنی است و غالباً از زمان رحلتشان هیچ گاه از یاد آنان غافل نمانده‌ام؛ رابطه‌ای شبیه رابطه‌ای که با مرحوم پدرم دارم و از سخنان مأثوره از معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین یکی هم این است که معلم هر کس را چون پدر طبیعی و ولادتی او شمرده‌اند، این سه استاد جلیل یکی مرحوم علامه بدیع الزمان فروزانفر و دیگری مرحوم استاد عبدالحمید بدیع الزمانی و سومی مرحوم استاد جلیل سیدالشعرا امیری فیروزکوهی می باشند. همچنان که هیچ روزی از یاد والد مرحوم غافل نمانده‌ام، از یاد آن عزیزان نیز غافل نمانده‌ام و این علقه به حدی است که فی المثل هر وقت کتبی را در خدمت مرحوم استاد بدیع الزمانی تلمذ کرده‌ام، و بر کناره های اضافات آن مرحوم نوشته‌ام و گاه گاه خود آن بزرگوار نیز جمله‌ای یا سطری به خط خود مرقوم فرموده است یا دیوان مرحوم سیدالشعرا امیری و مکاتیبی که از آن نازنین مرد دارم، مطالعه می کنم، به گریه می افتم و فکر نفرمایید که این گریه بر اثر غربت و آوارگی من بنده است، نه، در ایران هم که بودم وضعم نسبت به آنان هم چنین بود...» (حاصل اوقات، ص ۷۱۱).

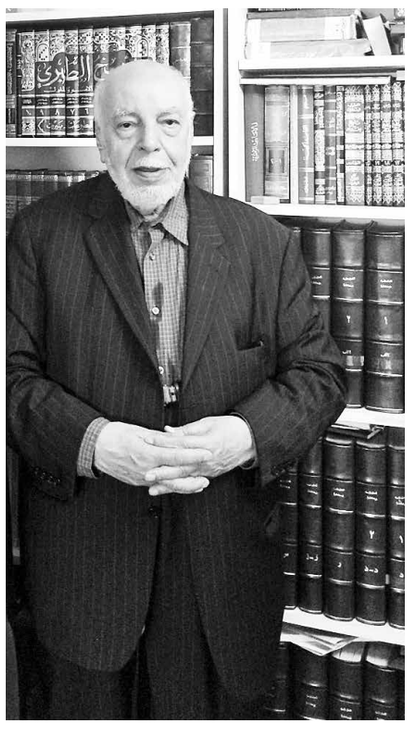

عفت زبان: مهدوی در همه نوشته هایش زبانی عفیف و پرده پوش و نجیب دارد، به کسی توهین نمی کند و حتی هنگامی که طنزی را بیان می کند می کوشد پای سخن را به حوزه غیبت نکشاند: «... از اشخاص متدین واقعی و موثق و معتمد چیزها شنیده‌ام که نگو و نپرس، اما دستور واجب الاطاعهٔ «لیس کلّ ما یعلم یقال»، زبان و دهن را بسته می دارد، ... بسیاری از کسانی که در گذشته به قول شیخ اجل منکری نماند که نکرده باشند و مسکری نماند که نخورده باشند و اینک تظاهر به تدین و تقوا می کنند و عابد و زاهد مسلمان شده‌اند، ولی کماکان در سر پیری «بر قاعده اول اند و زهد و صلاحشان نامعوّل!»

فروتنی و تواضع: «بنده احمد مهدوی دامغانی که از خاکروبه های آستان مقدس سلطان سریر ارتضا علیحضرت اقدس علی بن موسی الرضا صلوات‌الله علیه است...»، «این بنده، سیاه روی گناهکار...»، «این ناچیز کم بضاعت، من بنده روسیاه نامه تباه، اینک در این اواخر عمر کم ارزش و بیهوده خود...»، «اما این ضعیف ناچیز» (حاصل اوقات، ص ۶۸۷).

مناعت طبع: «با سرخوشی و به صوتی بلند عرض می کنم که بحمدالله تاکنون دانش و آزادگی و دین و مروت را بندهٔ درَم نکرده‌ام و از این رو با آنکه هیچ وقت از لحاظ مالی توانگر نبوده‌ام، اما هیچ گاه نیز چنگال تنگدستی و بینوایی مرا نیازرده و نفشرده است، چرا که ولی نعمت من بنده، یعنی اعلیحضرت اقدس علی بن موسی الرضا صلوات‌الله علیه توجه خود را از این خاکروبه در گاهش منصرف نفرموده: هرگز به یُمن عاطفت پیر میفروش / ساغر تهی نشد ز می پاک روشنم» (حاصل اوقات، ص ۲۲).

وطن‌پرستی: برای مهدوی، مشهد زادگاه و ایران وطن است که عمیقاً به آن عشق می ورزد و مخصوصاً در نوشته هایش به آن می بالد و هر گاه به روایت تاریخ ایران می پردازد، مایه های فرهنگی ایران و ایرانی را برمی کشد و در تحلیل هایی خردمندانه، منطقی و متعادل، آنچه را مایه سرفرازی ایران و ایرانی است و در بعد فرهنگی اعتباری ابدی و پایدار دارد، نشان می دهد: از فردوسی همه جا به عنوان «حضرت فردوسی»، «حکیم طوس» یاد می کند و در چند مقاله که درباره وی نوشته است، او را آن چنان می ستاید که پیشوایان دینی را ستایش می کند! مهدوی از شاعران عرب گوی ایرانی چون ابونواس نیز با ستایش فراوان یاد می کند و درباره سهم ایرانیان در ادب صوفیانه عرب بر آن است که: صوفیه علی العموم و صوفیه ایرانی خصوصاً در تکمیل و توسعه ادب در عالم اسلامی، سهمی به سزا داشته‌اند.

عشق به خراسان: مهدوی معمولاً خود را «ما مشهدی ها» می خواند، او شیعی دلبسته حضرت ثامن الحجج است و به همین دلیل جا به جا از آستان مقدسه وی سخن می گوید: «آه و آه که اینک پس از هفتاد سال... با باد، حدیث آرزومندی آن ایام می گویم و از او جان دارویی که غم غربت و شوق به مشهد مقدس مطهر را که أحبُّ بلادِالله برای این بینواست، می طلبم و لطف و عنایت حق تعالی را مددکار خویش می گیرم و خاقانی وار زمزمه می کنم: به خراسان شوم ان شاءالله / و این ره، آسان شوم ان شاءالله! (حاصل اوقات، ۲۲). ثبت واژه ها و اصط